

خارجیانی که به اسپانیا خدمت کردند

نوشته خوان خیل

یکی از افتخارات اسپانیایی
دوران رنسانس، استقبال وسیع و
بی نظیر آن از گیتی شناسان و
دریانوردان سایر کشورها بود



ایزابلا و فرديناند کاتولیک،
کریستف کولمب را به حضور
می‌بهرند (۱۴۹۲)، نقاشی از
لوئیز دوریر، نقاش فرانسوی

مضامین تاریخی

اسپانیا آمدند. در حالیکه آنتونیو د تریخا و رودریگو د سانتیاگو
به یونان رفتند تا تحصیلات خود را در کالجی که به وسیله
کاردینال اسپانیایی البورنوس دایر شده بود، کامل کنند. به
همین ترتیب، بسیاری از صاحبان چاپخانه که اسپانیایی
بودند و در آلمان زندگی می‌کردند به کشور خود بازگشتند، که
مشهورترین آنها کومپوزرگرا از اهالی سویل بودند؛ آنها پس
از گرفتن سنت خانوادگی خود در دنیای جدید (آمریکا)
اولین چاپخانه هند غربی را در مکزیکو، در اوایل قرن
شانزدهم تأسیس کردند.

طبیعی بود که کشوری چون اسپانیا، که عقب ماندگیها و
کمبودهای آن در برخی زمینهها با رزوروشن بود، برای
جبران آنها چشم به نقاط دیگر جهان داشته باشد. گاه در
شرایطی واقعا غیر ضروری نیز، خارجیان با چنان گرمی و
آغوش باز پذیرفته می‌شدند، که امروز برای ما حیرت‌آور
است. چندانکه علیرغم جهان وطنی ظاهری که عصر حاضر
مدعی آن است، تنگ نظرتر از آنان می‌نماییم، یا مقایسه با
زمان ما، شاید در آن دوران اسپانیا انعطاف و سازگاری
بیشتری یا مقتضیات روزگار خویش داشت.

در سالهای پایانی قرن شانزدهم و اوایل قرن شانزدهم، اسپانیا
میزبان بسیاری از خارجیان نامدار و برجسته بود. برخی تنها
از آن کشور گذر کردند، اما تعدادی از آنان برای همیشه در
اسپانیا سکنی گزیدند، و چه بسا که کشور منتخب آنان از
کیفیتهای برخوردار بود که به سختی می‌توانستند در
سرزمین مادری خود از آن امکانات بهره‌مند شوند.

گاه حضور خارجیان در یک کشور، حکایت از وجود
برخی ناکامی‌ها در آن جامعه می‌کند، که در اسپانیا چنین بود
و مهاجران خارجی این ضعفها را عیان ساختند. در اواخر
قرون وسطا، عقب ماندگیها و کاستیها بر دستاوردهای بزرگ
اسپانیا سایه انداخت. این سایه روشننها، سیمای مشخصه
تاریخ اسپانیاست. نمی‌توان باور کرد که مستفقه‌ای چون
کاستیل، که خالق اثری ادبی چون لاسینتیا نوشته فرناند و
دورخاس است، از فرهنگ و ادب بی‌مایه باشد. معهذ، نجبا
و درباریان در جستجوی معلمهای سرخانه برای آموزش
درس لاتین به فرزندان خود، به ایتالیا می‌رفتند. در چنین
شرایطی بود که محققانی چون پدرو مارتیر د آنگلیا لوسیبو
ماربونو سیکولو و سیرادان جسرالدینی و بسیاری دیگر به

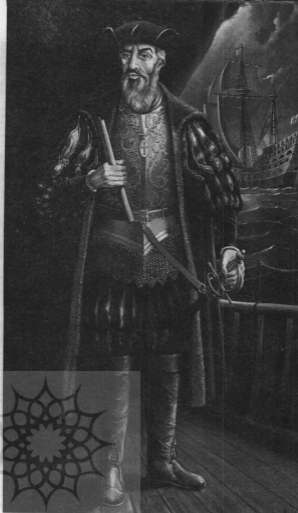
ماژلان (۱۴۸۰ - ۱۵۲۱) که در اصل پرتغالی بود تنگه‌ای را کشف کرد که به نام خود او شهرت یافت. این تنگه دستیابی به «دریای جنوب» را که به اشیاء اقیانوس آرام نام گرفت، ممکن ساخت. سه ناخدای دیگر وابسته به «خانه تجارت» هر سه خارجی بودند:

آمریکو وسپوچی (۱۵۱۲ - ۱۴۵۴)، که نام آمریکو وسپوسو را در اسپانیا بر خود نهاد، اهل فلورانس بود که تابعیت کاستیل را پذیرفت. خوان دباش دسولیس (در ۱۵۱۶ درگذشت) پرتغالی بود. سیاستین کابوت (۱۵۵۷ - ۱۴۷۴) انگلیسی و پدرش اهل وین بود.

پی شک اسپانیا کمبود دریانورد با تجربه و گیتی‌شناس معتبر نداشت. نیستینیش پیسترون از جمله دریانوردان ورزیده‌ای بود که با سولیس برابری می‌کرد. وی توانایی خود را در سالهای ۱۴۹۲ و ۱۴۹۹ با کشف مصب رودخانه آمازون و بار دیگر در سال ۱۵۰۸ هنگامی که کناره آمریکای مرکزی از هندوراس تا یوکاتان طی کرد، به اثبات رسانید. خوان دلاکوزا گیتی‌شناس متحری چون آمریکو وسپوچی بود. با این همه حقیقت آن است که خارجیان نسبت به همکاران اسپانیایی خود در اولویت قرار داشتند.

پادشاهی اسپانیا در انتخاب خاندان خود به غیر از کیفیت‌های ذاتی افراد، ملاحظات دیگری را نیز مدنظر داشت. هر نوع فرور و بلند پروازی را غیر عاقلانه دانسته و رد می‌کرد. نیستینیش پیسترون و خوان دلاکوزا هر دو به اشیاء در جستجوی دستیابی به حاکمیت هند غربی بودند. جایگاه و مقام سرزمین مادری دریانوردان، احتمالاً عامل دیگری بود که در این انتخاب پیمان توجه می‌شد. چنانکه آمریکو

واسکو دگاما (راست)
پرتولوميو دياش (چپ)
این تابلوهای رنگ و روغن در سال ۱۹۶۹ توسط ژوزه دپاش سائیز بر روی منوره دریانوردی لیسبون نقاشی شده است.



وسپوچی در فلورانس دوران شکوهند رنسانس رشد یافته بود. کابوت سفرخان ورزیده‌ای بود که ادعا داشت از سوی خداوند به او وحی می‌شود، سخنوری و فصاحت کلام و بردباری بسیارش او را در جایگاهی والا قرار می‌داد. پادشاهان یا مشاوران آنها، با به خدمت گرفتن خارجیان، احتمالاً آینده روشنی را از آن خود می‌ساختند. استقبال گرم آنان از کلمب و ماژلان، اقدامی درست و به جا بوده است. بیهوده نیست که سفیران دوران تاکید داشتند که پادشاهان کاتولیک همکاران خود را از روی خرد برمی‌گزینند.

به عقیده من، این روشن بینی و گرایش به خسارچ از مرزهای یکی از زیباترین اختراعات اسپانیایی دوران رنسانس بود. امروزه تصور آنکه یکی از بزرگای اسپانیا، ایتالیایی باشد ممکن نیست. در حالیکه کلمب در دوران خود نه تنها به مقام دریاسالاری ارتقا یافت بلکه فرمانروای هند غربی نیز

شک نیست که ما در قرن شانزدهم کمبود ژنرال ندانستیم، با این وجود کستابل دوپورین فرانسوی به فرماندهی کل ارتش اسپانیا منصوب شد. او در سال ۱۵۲۷ رم را تسخیر کرد، و در آن جنگ سربلژان آلمانی، اسپانیایی و ایتالیایی در کنار هم جنگیدند. چند دهه بعد نوبت به اسپینولا فرمانده نظامی اهل جنوا رسید تا به نفع اسپانیا در جنگ منهور فلاندر پیروز شود.

عصری که چشمها به خارج متوجه بود

در واقع یکی از نکاتنده‌ترین مشخصه‌های دوران پرتشکوه کشتیات اسپانیا، تعداد خارجیانی است که در انجام این کشتیات نقش قاطعی داشتند. صورت این اسامی جالب توجه است: اولین دریاسالار هند غربی، کریستف کلمب (۱۵۰۶ - ۱۴۵۱) اهل جنوا بود.

۱. دهانه تجارت در سال ۱۵۰۴

سویل تأسیس شد. این مرکز برنامهریزی امور کشتیرانی، اطف مالیات و تربیت دریانوردان را بر عهده داشت. در حال حاضر بنای آن مرکز حفظ اسناد و اوراق باگاتی هند غربی است.



سیاستین کابوت، این تصویر از یک کتاب قرن نوزدهم درباره دریانوردی گرفته شده است.

اسپانیایی کاستیلی تسلط بسیار داشت و به ندرت از زبان ایتالیایی استفاده می‌کرد، مگر یادداشت معروفی که وی در حاشیه نسخه خود از اثر پلینی نوشته بود.

شیفته اسپانیا

گرفتن همسر اسپانیایی، دستاوری بود که خارجیان برای بهتر پذیرفته شدن در اسپانیا، از آن سود می‌جستند. تقریباً تمامی دریانوردانی که از آنها یاد کردیم، به این ضرورت پی برده و بدان جامه عمل پوشاندند. گرچه تمایل قلبی آنها این بود که بر اساس ملیتهای خود گردهم آیند و اجتماعات خاص خود را تشکیل دهند. کلمب از این قاعده مستثنی بود. وی با معنوفه کوردوبایی خود بیاتریس انریکس هارنسا ازدواج نکرد. شاید بدین دلیل که نمی‌خواست موقعیت‌های خود را در برابر به خطر اندازد. کلمب که از همه دریانوردان دیگر سخنکوش‌تر و جدی‌تر نبود، تنها کسی بود که فرزندانیش به اختصار و تشخیص نائل آمدند. ویسپوچی و کابوت فرزندی از خود به جای نگذاشتند. همسر مازلان هنگام زایمان در گذشت و نوزادشان نیز زنده نماند. مازلان نیز در همان موقع در جزایر فیلیپین جان خود را از دست داد. از سر نوشت کرسیستوس دیسولیش پسر خوان دیماش نیز اطلاعی در دست نیست.

نکته اصلی آن است که تقریباً تمامی این خارجیان، دیر یا زود، با ارزشهای اسپانیایی هویت یافتند. ارزشهایی که از بسیاری جنبه‌ها با ارزشهای دیگر کشورهای آن زمان متفاوت بود.

کلمب خود بهترین نمونه است. کریستوفورو کلمبوس جوانی، در جوانی به کریستوبال کُلن اسپانیایی معروف شد. کلمب آمیزه‌ای از همه این خصایل بود. نیزه‌ش در تجارت و بازرگانی، کم حرف و تزلزل و تا حدی خسیس، مبدافع سرسخت حقوق خود و در عین حال یک خیال‌پرداز استوار و بی‌گیر. عاقبت او طرز تفکر اسپانیایی‌ها را پذیرفت و عزم آن

شد. تا همین چند پیش مقرر بود که در دانشگاههای اسپانیا، فقط استادان اسپانیایی تدریس کنند، گویی در سالنهای سخنرانی ما اطلاعات محرمانه‌ای رد و بدل می‌شد که به هیچوجه نمی‌بایست به خارج درز کنند. پسانصد سال پیش، یک شهروند پر تعالی به نام باربوسا بدون طی کردن تشریفات خسته کننده اداری، موفق شد تا در سالاسانکا تدریس کند. در حالیکه وی از نظر اصولی، به یک قدرت رقیب وابسته بود.

آرزوی مشترک همه خارجیان که به اسپانیا می‌آمدند و ساکن می‌شدند، یگانه شدن با آن جامعه بود. اولین نگرانی آنها در این راه، عبور از مرز زبان بود. آنان که مسافرت‌های اکتشافی موفقیت‌آمیز را پشت سر می‌گذاشتند، تلاش می‌کردند تا بر این مانع غلبه کنند. گرچه ممکن بود کمی با لهجه صحبت کنند و گاهی نیز اشتباهی در ساختمان جمله‌ها داشته باشند. به هر حال آنها عمیقاً تحت تأثیر زبان جدید قرار می‌گرفتند. استفاده از برخی اصطلاحات اسپانیایی در بسیاری از نامه‌های آمریکو ویسپوچی به مدیچی‌ها که با لهجه نوسکانی می‌نوشت، خود شاهد روشنی است بر آنکه تا چه حد وی با فرهنگ اسپانیایی در آمیخته بود. کلمب نیز به



کرد که مانند آنها باشد و با قهرمانان آنجا به رقابت برخیزد. دریاسالار «دریای اقیانوس» که به ظاهر کاستیلی شده بود زمانی که او را از فرمانروایی خلع کردند (سال ۱۵۰۰) یا یکی از ترازیک‌ترین لحظات زندگی خویش روبرو شد. کلمب پس از توهمین و تحقیر از سوی فرانسیسیان و از دست دادن تمامی قدرت خویش، به دونا خوانا دلا توره معلمه پرنس دُن خوان دِ کاستیلا، نامه‌ای نوشت، نه به خاطر آنکه میلیونها مسکوک را که به وی بدهکار بودند به او باز پس دهند، بلکه تقاضا داشت که «افتخار پیشین به او بازگردانده شود». — جمله زیبایی که در خور درام نویسی چون «کالدرون دِلابارگاه» است.

چند پاراگراف بعد، دریانورد بزرگ، گرچه نه با زبان یک مبارز پرشور، در حالیکه به مبارزات قهرمانانه خود در جنگ می‌بالد، می‌نویسد: «در مورد من به عنوان کاپیتانی قضاوت کنید که از اسپانیا عازم سرزمین سرخپوستان شد و بر بسیاری از اقوام شورش می‌داد. با عادات و باورهای مختلف، غلبه کرد. من به خواست خدا دنیای دیگری را زرسرنگین اعلیحضرتین، شاه و ملکه، قرار دادم.» بدین ترتیب کلمب نتوانست که در تاریخ در جایگاه یک دریاسالار با حتی یک کاشف قرار گیرد، بلکه خود را در حد فاتح سرزمینهای بی‌مرزی که شورشها و ناآرامیهای آنجا را مهار کرده است، نزول داد. هر چند این ادعای او نیز دور از واقع است، زیرا این دشمنان دهشتناک، کسی جز بسوی میان مسهریان و صلحدوست تاینوس نبودند، که کلمب آنها را به صورت معمولی انسانی در نظر و زنجیر به امپراتوری اسپانیا ارسال می‌داشت و وجدان ملکه ایزابل د کاستیل را می‌آزرد. مازلان دریانورد غیر اسپانیایی دیگری بود که شیفته اسپانیا شد. وی پس از مدت کوتاهی که وارد سویل شد، عرضحالی را به امپراتور چارلز اول تسلیم داشت و از او اجازه خواست که به ارتش سانتیاگو ملحق شود. با درخواست وی فوراً موافقت شد. شاید بتوان از این اقدام وی نتیجه گرفت که مازلان بیش از کلمب تمایل داشت تا به نجات و اشراف اسپانیا خلقی گیرد.

پس از ۱۴۹۲ اسپانیا مجبور شد که با تمام توان خود به مقابله با شورشها و ناآرامیهای پرتغالیست از مستعمرات دور دست خویش برخیزد. با این همه اسپانیا، قبل از آنکه در این گردباد گرفتار آید و حتی چندی پس از آن سبز، مسریان بسیاری از خارجیانی بود که با شرکت و همکاری آنان نتوانست به آن شکوه و جلال و موقعیت اجتماعی دست یابد. در حالیکه همین دریانوردان در زادگاه خود مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار می‌گرفتند کابوت در انگلستان به آن پایه که کلمب در اسپانیا مورد توجه قرار گرفت، پذیرفته نشد. این خود برای دوران ما نیز، که برخی تساملات افسراطی بیگانه سبزی در حال ظهور است، می‌تواند درس بزرگی باشد. در گذشته اسپانیا این بزرگواری و گشاده نظری را داشت که کلمب و مازلان را به گرمی پذیرد. در غیر این صورت چه بسا، سرزمینی که آنان کشف کردند، همان کشوری نمی‌شد که امروز هست.

برخوردهای بی پایان

خوان چین
فیثوف اسپانیایی که علاقه خاصی به تاریخ کلمب، اسکادا، دیک، تاگون پیراگون، یی مویس، فرانسوا و کولمبا سسل اینهای فرانسی داشته است کتابهای زیر در این باره به رشته تحریر درآورده است که از جمله می‌توان از: «تظویرها و آریانهایی اکتشافات» (۱۸۸۹)، «سفرنامه مغزگروپرتو با حاشیه نویسی‌های کریستف کلمب اچاپ دوم» (۱۹۸۹) و «میلنگوی و دیسکوری» (۱۹۹۱) نام برد.

۱ - در آن زمان غلات واقعی بین اقیانوس و دریا قابل نم‌شدند فقط یک اقیانوس وجود داشت که در اساطیر یونانی اگائوس Oceanus نامیده می‌شد جریان آب بزرگ دایره‌ای که فرض زمین را احاطه می‌گرفت. تا سال ۱۶۵۰ در زمان انگلیسی دریای بزرگ یورپی با گستره بکران دریای اقیانوس Oceanus نامیده می‌شد که در برابر دریای مدیترانه سیرانه اعتبار دده بود. به نقل از کلمب کاشفان نوشته‌های دانیل رومسین ترجمه اثر ترمندی (۱۰)